



کولیهها دوستان دارم

الکساندار پتروویچ یکی از چهره‌های بزرگ سینمای یوگسلاوی است. او در سال ۱۹۶۷ جایزه نخل طلای فستیوال کان برای کارگردانی فیلم من حتی با کولیههای خوشبخت دیدار کرده‌ام، ربود. اکنون الکساندار پتروویچ در بارهٔ «این بیگانگان میان بیگانگان» سخن می‌گوید.

■ چرا به کولیهها (تسگانها) علاقه دارید؟ به چه ترتیب به دیدارشان رفتید؟

تا آنجا که به یاد دارم هر وقت این بچه‌گداها را می‌دیدم که با لباس ژنده و سر و روی کثیف در پیاده‌روها نشسته‌اند یا وقتی چشمم به مادرانی می‌افتاد که چپانمه می‌زدند و نوزادشان را روی زانوسوهایشان می‌گذاشتند و برای گرفتن صدفه دستشان را به‌طرف مردم دراز می‌کردند، احساس دلسوزی می‌کردم.

در حالی بخاطر صربستان به قبر بی‌سابقه‌ای گرفتار شده‌ام؛ ۳۰ درصد صربها در مرز فقر زندگی می‌کنند. به‌علت کمبود دارو در

بیمارستانهای روانی بیماران را غل و زنجیر می‌کنند و آنها از گرسنگی جان می‌دهند. و کولیهها (تسگانها)ی صرب از همهٔ بی‌نویان بی‌نوترند. تا به‌حال ندیده‌ام بروم که این قدر بچه‌کولی را از سن چهار یا پنجسالگی روانهٔ خیابانها کنند. در دهسالگی برای چند سکه سر چهار راهها می‌ایستند و شبهٔ اتومبیلها را تیز می‌کنند و به‌رغم همه چیز آمادهٔ خنده و شوخی‌اند. تابستانها کفش به‌پا ندارند و زمستانها هم تقریباً پاره‌پاره‌اند. از خریدن لباسی با سخت‌ترین مصائب زندگی دست و پنجه نرم می‌کنند و از خود چنان خشکی و سرزندگی نشان می‌دهند که کودکان مرفه‌ترین محیطها هم نمی‌توانند به‌گردشان برسند. با چم و خم بازار سیاه زود آشنا می‌شوند. در هرج و مرج اقتصادی که در حال حاضر صربستان با آن دست به‌گریبان است بازار سیاه روز به‌روز وسعت پیدا می‌کند. در بازار سیاه همه چیز می‌فروشند: بنزین، همه‌چیز زخت کهنه، نوار بهداشتی، انواع سیگار. اجناس از رومانی وارد می‌شود، از وقتی ترست، به‌عنوان منبع تهیهٔ جنس از دست رفته، رومانی الیوارادوی بی‌نویان شده است.

پروردگارا، اگر بار دیگر، پس از مرگ حیات دوباره‌ام بخشیدی

بگذار کولی باشم

بگذار خود را هم را برگزینم

راه شادی را که مرا مردی خوشبخت خواهد کرد

یا راه مرگ و دیداری دیگر با تو را.

در عمق چشمان سیاه و درشت این فرزندان باد و بیابانی، من راز اصل و منشأشان را می‌خوانم. هیچکس نمی‌داند که دقیقاً از کجا آمده‌اند، ولی قسری کاملاً متفاوت‌اند. حس از میان نرفتن موسیقی و آزادی در آنها مرا به‌طرفشان کشید. انگیزه ساختن این فیلم را (من حتی با کولبای خوشبخت دیدار کرده‌ام) در من به‌وجود آورد.

■ عنوان اصلی این فیلم چه بود؟

عنوان صریح - کروائی آن، ترجمه‌کنها برای ما گویاتر است. چون عادت کرده‌ایم کولبای را با بسته‌های بزرگ پر ببینیم. آنها این بسته‌های پر را برای فروش در روستاها به این طرف و آن طرف می‌برند.

کولبای صرب برخلاف کولبای بوسنی و کروائی یکجانشین هستند، البته جز در شرق، نزدیک سرز رومانی و بلغارستان که کولبای چادر نشین هم دیده می‌شوند، مثل آخرین نمایش دهستانگان خرسهای پوزارواتس. در بهار تمام خانواده در دو شکه کته‌ای که اسی مردنی آن را

می‌کشد سوار می‌شوند تا در مراسم عروسی و بازارهای مکاره شرکت کنند.

■ گفتید یکجانشین هستند. کجا سکونت دارند؟

ساحل سکونشان معمولاً در مدخل روستاها و قصبات است. در بلغراد در بعضی از گتوهای مرکز شهر هم زندگی می‌کنند و مثل پلرانشان به کار تعمیر و مرمت خیابانهای شهر اشتغال دارند. زندگی‌شان در کنار قصبات و دهات ظاهراً آسانتر است تا در شهرها. در آن نقاط به‌مشاغل شستشای می‌پردازند، که همان جمع کردن آهنواره و فروختن پر غاز و - نترتاً در روزگار ما - خرده‌فروشی و چلنگری است. دیوار خانه‌های کوچکشان را با آهک سفید می‌کنند، در حالی که ما صربها دوست داریم آنها را تزیین کنیم. در عوض، نمای خانه‌های خود را با رنگهای زنده و نقشهای خیالی تزیین می‌کنند. انگار خانه‌های کوچکشان از قصه‌های پریان بیرون جهیده‌اند. اما در زندگی درون خانه‌ها چیز رومانتیکی وجود ندارد، چون زندگی‌شان در میان الکل و فقر و گناه بدبختانه، بزمکاری در نوسان است.

امروزه میزان بزهکاری در صربستان بسیار بالا رفته است. کولبایا فقط ۲ درصد جمعیت صربستان را تشکیل می‌دهند، ولی از چهار جزئی که روی می‌دهد، یکی را کولبایا مرتکب می‌شوند. با این همه، می‌شود ادعا کرد که وجود کولبایا را صربها بهتر از مردم کشورهای دیگر پذیرفته‌اند.

دیگر کسی او را کولی نمی‌داند حتی

خود کولبایا

پیوندهای دوستی صربها با کولبایا چنان قوی است که یکی از خوانندگان معروف نسیگان در تلویزیون بلغراد این جمله را به‌شوخی ادا کرد: «شما صربها باید به‌افتخار کولبایا بنای یادبود بسازید، چون فقط ما هستیم که هنوز شما را دوست داریم!»

بی‌شک او در فکر این جنگ وحشتناک و کثیفی بود که بعضی از مناطق یوگسلاوی سابق را ویران کرده است.

البته، حسن نیت صربها در قبال آنها ناخوشی در پیوند شرایط زندگی‌شان ندارد. چون واژه نسیگان هم تعلق به یک قوم را می‌رساند و هم حساسی از



کولپها همزمان با ترکها وارد بالکان نشده‌اند. در دستنوشته‌های قرن یازدهم صربستان به کولپها اشاره شده است. سیصد سال بعد ترکها جنوب شرقی اروپا را اشغال کردند. حدود نیم میلیون کولی در مناطق مختلف یوگسلاوی سابق سکونت دارند. ولی هنگام سرشماری خود را کولی معرفی نمی‌کنند. آنها خود را تبعه کشوری اعلام می‌کنند که در آن زندگی می‌کنند.

الکساندر برنویچ

این حرف در سالی نیست! آنها، نون به‌زبان خودشان حرف می‌زنند که به لهجه‌های مختلف تقسیم می‌شود، حتی بعضی از کولپهایی که در دنیا پخش شده‌اند گاه بیشترین مشکل را در فهم زبان یکدیگر دارند. در واقع، تمام کولپها دو زیانه هستند، چون با زبان کشور میزبان هم صحبت می‌کنند.

■ آیا به‌طور عادی تحصیل می‌کنند؟

— در مدارس صربستان، مقدونیه، اسلوفونی و مدارس دیگر کودکان بی‌زبانی به‌جز زبان مادری آموزش می‌بینند. همان‌طور که گفتیم زبان مادری آنها، که متنا شفاهی است، فاقد الخطاست؛ و در خانواده به‌زبان خودشان حرف می‌زنند. ولی باید اضافه‌کنیم که رفتار آموزگاران نسبت به آنها گاه

تعلم به یک سطح اجتماعی، یعنی پایین‌ترین سطح اجتماعی است.

وقتی یکی از آنها با نیروی پشتکار و سرسختی شخصی عنوان پزشکی یا وکیل را کسب می‌کند، دیگر کسی او را کولی نمی‌داند، حتی خود کولپها.

■ به عقیده شما صد واقعی پیشرفت کولپها زیانناک است؟

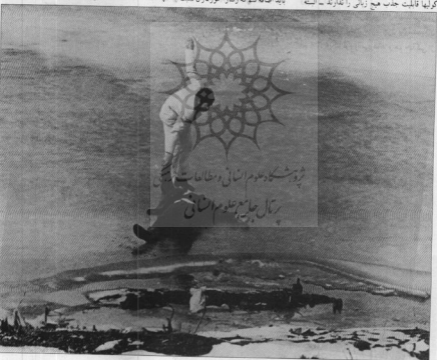
— مشکل زبان از این جهت حاد است که، از یک طرف، القبا ندارند و از طرف دیگر با زبان دوم نمی‌توانند افکار خود را خوب بیان کنند. بعضی از ملی‌گرایان تا آنجا پیش می‌روند که ادعا می‌کنند کولپها قابلیت جذب هیچ زبانی را ندارند — البته

که می‌توانند دنیا را بازسازی کنند

چندی پیش، در بلگراد مقاله‌ای منتشر شد که نوشتهٔ یکی از متخصصان تعلیم و تربیت و جامعه‌شناسی بود. نویسنده در این مقاله ادعا کرده بود که کودکان سیگان کم‌هوش‌تر از کودکان دیگرند و در یک کلاس عادی از پیشرفت بلیقهٔ شاگردان جلوگیری می‌کنند. به‌انگیز این «نظریه» نویسنده از تشکیل کلاسها و تهیهٔ برنامه‌های ویژه‌ای که با «سطح هوش» بچه‌های سیگان متناسب باشد دفاع کرده بود. بفرمایید، این هم از آن حرفهای مفتی است که در مورد کولپها می‌زند! البته، شاید بهتر باشد که برای بچه‌های کولی کلاسهای فوق‌العاده‌ای تشکیل شود، بی‌آنکه از کلاس خودشان جدا شوند تا بتوانند با زبان کشور میزبان بهتر آشنا شوند. در غیر این صورت، چطور می‌توان امیدوار بود که از این فقر نجات پیدا کنند؟

■ فرهنگشان تا چه حد شناخته شده است؟

— افسانه‌های کولپها که قرن‌هاست سینه به سینه منتقل



بسه آزادی انتخاب عائله‌های نیست، جزو طبیعت‌شان است. از عمق وجودشان برمی‌خیزد و به زندگی آمیخته به شادی و رنجشان درخشش خیره‌کننده‌ای می‌بخشد.

سرخوشی که احساس آزادی بسی حد برمی‌انگیزد ممکن است به جنایت و حشناکی منجر شود. فهرمان تسلیگان فیلم من، که حاضر نیست در مورد اعمالش به کسی حساب پس بدهد، شبیه قهرمان اثر داستایوسکی است، پیش از جنایت عساقب را در نظر نمی‌گیرد. مثلاً به خودش نمی‌گوید: من نباید کسی را بکشم، وگرنه باید ده سال زندانی بکشم، خیر، او تا انتهای حرکت جنایت‌پس خود می‌رود و می‌داند که به استقبال ناپودی می‌رود. کسی بعد، به اتفاق خانواده تلویزیون تماشا می‌کند، بعد بچه‌هایش را می‌بوسد، کلاهش را برمی‌دارد و می‌رود. همین و بس. او وارد دنیای دیگری شده است.

در برابر احساس گریزهای قدرت که او به‌مدد آن به «فراسوی» اخلاق اجتماعی می‌رود، منافع شخصی‌اش اهمیت زندگی دارد. او آماده است که زندگی خود را برای آزادی کاملی فدا کند که از طریق آن می‌تواند به شخصیت خود مهر تأیید بزند. چندی پیش جنایتی که دو کولی معاد مرتکب شده، بودند ازها را نکان داد. این دو نفر کولی خانواده‌ای را در شمال ایتالیا قتل عام کرده بودند. اولی محاکمه و محکوم شد، ولی دیگری خودکشی را ترجیح داد. وقتی پلیس خانه پدر و مادرش را محاصره کرده بود اعلام کرد که تسلیم می‌شود مشروط بر آنکه به‌او اجازه بدهند در حیاط قهره بنشیند و میگاز بکشد. بیگارش را که تمام کرد ماشه رولورش را کشید و با گلوله‌ای که به‌قبلش شلیک کرد به‌زندگی خود خانه داد. او حازم جاده‌های بی‌انها شد و با این حرکت خود پیوند اسرارآمیز آزادی و جنایت را تجسم بخشید.

کولیها چون به‌منافع شخصی خود کمتر از دیگران دست‌اندا، یا به‌عبارت دیگر کمتر «منطقی» هستند، یعنی نتایج دراز مدت اعمال خود را حقیر می‌شمرند، بیش از دیگران در برابر زیبایی دنیا و رنجهای آن حساسیت دارند و بیش از دیگران در معرض بدبختی هستند، چون در برابر ندای شیطان درون — اگر شود چنین گفت — آسیب پذیرترند ■



دو صحنه از فیلم من حسی با کولیهای خوشبخت و مهربان‌تره‌ام (۱۹۷۷).

ملاقات کردیم. یکی از ترانه‌های خود به‌نام حلق حلق را می‌خواند که، بعد از آنکه از طریق فیلم من معروف شد، به سرود ملی تسلیگانها تبدیل شد: «من در جاده‌های بی‌انها پسر سه زده‌ام / من حسی پیدا کولیهای خوشبخت و بدبختی‌دوم / لوله کولیه‌ها، او» آدله‌ها.

در زبان کولیها واژه دوام (dama) به‌معنای داستان‌ها گفت. تمام کسانی که کولی نیستند با واژه گادیوس (gadios) که به‌معنای «غریبه» است نامیده می‌شوند.

بیگانگان جاودانی

اگر معیار واقعی انسان بودن میزان آزادی باشد که آدمی در زندگی کسب می‌کند، کولیها واقعه‌آسان‌اند. یعنی دوام هستند. کولیها مثل بقیه آدمها به‌رول حلقه دارند. اما لذت آنی — بگذردم زندگی پوزور — را فدای چند ساعته کسب، حلقه آنها

شده دارای غنایی نمادین است، شعر آنها جنبه‌ لایرواقعی یا به‌عبارت بهتر سافوق واقعی دارد و مواد و مصالح آن را رؤیاهای تشکیل می‌دهند.

هر چند از زبان کولیها، یا به‌عبارت بهتر، زبانهای کولیها هیچ اثر نوشته‌ای برجای نمانده است — و بدون نوشته، زندگی و تاریخ اقوام پشت سر ابرهای گذشته پنهان می‌ماند — ولی سنت شفاهی دردناکترین وقایع تاریخشان را برایشان زنده نگه داشته است.

در سرسرستان، تمام اعضای بعضی از خانواده‌های کولی موسیقیدان‌اند. یکی از معروفترین آنها خانواده لاکاتوش است که یکی از شاخه‌هایش در مسجارستان و شاخه دیگر در سرسرستان زندگی می‌کنند. من با میخائیل لاکاتوش در روسیه، در مسجارستان، در شمال سرسرستان

الکساندر بوخو: ■
 سیدآگر فرسوی که صحبت صرپ دارد و فیلم مرشد و میگردان (۱۹۷۷) که جایزه فستیوال دیزل را برد، و سیدای زانی مرصان جیب (۱۹۷۷) با کارگردان کرده‌است. آخرین فیلم تلویزیون خود به‌نامش در سال ۱۹۷۷ منتشر شد. در سال ۱۹۷۷، در مسجارستان حلقه‌ها را با عنوان «عالم با هم» منتشر کرده‌است.